

می شد خوشحال بودم که حرفهام در او اثر کرده و الان پدر
این متملقها و دروغگوها را در میاره وادبشان میکنه .

اما یک دفعه جناب وزیر که قیافه اش نشان میداد

خیلی عصبانی شده داد زد : www.KetabFarsi.com

- این مرتیکه را بیرون کنید ! .

با صدور این فرمان دوسه نفر مرا از عقب بلند کردند

و مثل پر کاهی از اتاق بیرون بردند .

قرار شد تا صبح مرا توی کلانتری نگه دارند . اول

وقت بنام آشوب طلبی یکی از نقاط بد آب و هوا تبعید کنند .

شهردار برام پیغام فرستاد که « بیچاره ام خواهد کرد »

رفقا بحالم تأسف می خوردند وزن و بچه ام عزا گرفته بودند .

تمام شب مثل دود کش قطار پف پف کردم فرداش مأموری

آمد و گفت :

- جناب وزیر احضارت کرده !

رفتم پیشش دستور داد همه برن بیرون . وقتی دو نفری

- مرتیکه تو خودت را از همه عاقل تر میدانی؟

گفتم :

- استغفراله . اختیار دارین ، من کی همچو غلطی

کردم !

- پس این فضولی ها چی بود کردی ؟! ..

- قربان ، او نا دروغ میگفتن بنده خواستم ...

جناب وزیر حرف مرا قطع کرد و گفت :

- مگه من اونقدر « چیزم » که نمیدونستم و فقط تو

آدم بودی که فهمیدی ؟

ما که خودمان این کاری ها را درست می کنیم یعنی

نمیدونیم چند تا کاری این جا فرستادیم ؟ .

- البته که میدانید .

- خب .. پس بتوجه مربوطه مثل نخود توی آش فضولی

کنی .

اینا تقصیر را میگذارن کردن اطرافیان تا خودشان

پاك جلوه كنن .

بعد هم راهش را گرفت و بسرعت رفت که نکند بازم

برایش پرونده‌ای بسازن .

www.KetabFarsi.com

پایان